

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

11201 ✓

کتابخانه درمصابه برای خاقانی

دانشگاه پیام نور

دانشکده علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه پیام نور - کتابخانه مرکزی بخش نشریات	
شماره ثبت	PIR
شماره کتابخانه	۲۱۵
شماره وکتور	۸۵/۱۱/۲

پایان نامه

برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان پایان نامه:

بحث در استعاره و بررسی آن در قصاید برگزیده خاقانی

استاد راهنما:

دکتر فاطمه کوپا

استاد مشاور:

دکتر علی محمد پشتدار

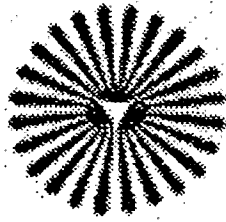
مؤلف:

مهدی بهزاد

شهریورماه ۱۳۸۵

۱۳۸۷ / ۲ / ۱۳

۱۰۵۳۱۷



دانشگاه پیام نور

تصویب نامه

پایان نامه تحت عنوان

بررسی استعاره در قصاید خاقانی

درجه: عالی

نمبره: بلسیت

تاریخ دفاع: ۸۵/۷/۲۶

اعضای هیات داوران

نام و نام خانوادگی:

هیات داوران

مرتبہ علمی

امضاء

۱- سرکار خانم فاطمه کوپا

استاد راهنما

استادیار

۲- جناب آقای علی محمد پشتدار

استاد مشاور

استادیار

۳- جناب آقای دکتر مسین نجف دری

استاد داور

استادیار

۴- سرکار خانم فاطمه کوپا

نمایندہ گروه

استادیار

امضاء

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه:
۱۳	شعر خاقانی:
۱۶	فصل اول: درآمدی بر استعاره و انواع آن
۱۷	درآمدی بر استعاره
۱۸	بخش اول: استعاره و انواع و شواهد آن
۱۵۱	بخش دوم: وفاقیه و عنادیه
۱۵۱	شواهد استعاره‌ی تهکمیّه در قصاید خاقانی:
۱۵۴	فصل دوم: استعاره‌ی مکنیه (استعاره‌ی کنایی، با الکنایه)
۱۵۵	بخش اول: استعاره‌ی مکنیه (استعاره‌ی کنایی، با الکنایه و پوشیده)
۱۵۷	بخش دوم: استعاره‌ی مکنیه از نگاهی دیگر:
۱۵۸	۱- شواهد استعاره‌ی مکنیه در قصاید خاقانی
۱۹۴	۲- اضافه‌ای که مضاف‌الیه آن صفت است
۱۹۸	بخش سوم: استعاره مکنیه به صورت غیر اضافی
۲۴۱	فصل سوم: استعاره‌ی اصلیه و استعاره‌ی تبعیه
۲۴۲	الف) استعاره‌ی اصلیه:
۲۴۲	ب - استعاره‌ی تبعیه:
۲۴۴	شواهد استعاره‌ی تبعیه در قصاید برگزیده‌ی خاقانی:
۲۶۱	فصل چهارم: استعاره‌ی مرکب
۲۶۲	ب - استعاره‌ی مرکب
۲۶۵	فصل پنجم: تشخیص (Personification)
۲۶۶	تشخیص:
۳۱۳	بحث و نتیجه‌گیری
۳۱۴	نتیجه‌گیری:
۳۱۶	منابع و ماخذ:

سپاس‌گزاری

سپاس و آفرین ایزد جهان آفرین راست. که آفریننده‌ی انسان از خاک است. ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری و رساندن به مقام اشرف مخلوقات. خداوندی که پادشاهی او راست زیبنده؛ و خدایی او راست درخورنده؛ خداوندی که کلامش اوج فصاحت است و بیانش نهایت بلاغت. خدایی که «تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تُذِلُّ مِنْ تَشَاءٍ» در دست اوست. خداوندی که بار دیگر توفیقم داد تا قدمی دیگر بر نردبان علم و ادب بگذارم و آن را طی نمایم و او بود که در این راه دستم را گرفت، که او بهترین یاریگر است و من از شکرگزاری الطاف بی‌نهایتش ناتوان.

از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش بدر آید؟

و درود بر پیمبر باز پسین، پیشرو پیمبران پیشین، قافله‌سالار اولیا محمد مصطفی (ص)، و بر خاندان پاک و یاران گزیده و خویشان پسندیده‌ی او باد.

ناشکری از زحمات معلمان و استادان و کفران زحمات حاملان علم و دانش، برخلاف خرد و ناقض رای اهل بصیرت است و با عنایت به فحوای کلام «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» بدین وسیله سپاس و قدردانی خویش را نسبت به استادان ارجمند و عالم دانشگاه پیام نور مرکز تهران ابراز می‌دارم به خصوص از استادان عزیز و محترم، استاد راهنما و استاد مشاور، سرکار خانم فاطمه کوپا و جناب آقای دکتر علی محمد پشتدار، که با حوصله و تدبیر، بنده را در این راه راهنمایی عالمانه فرمودند و گوهر فرصت خویش را در اختیار بنده نهادند بی‌نهایت سپاسگزارم و طول عمرشان را در نهایت عزت و سلامت از خداوند متعال خواهانم.

از همسر سرکار خانم صغری یکه‌فلاح، که در دوران تحصیل من زحمات و مشکلات فراوانی را تحمل کردند و همواره مشوق و پشتیبان من در تمام مراحل تحصیلاتم بودند بی‌نهایت تقدیر و تشکر می‌نمایم و نیز از آقای افشین خوشه‌چین که برای تایپ و چاپ این رساله زحمات فراوانی کشیدند بی‌نهایت متشکرم.

بیمار از کرم کامرنگاری

خدایا هر چه رفت از سهو کاری

تقدیم به :

همسر خوبم، که این رساله مرهون مهربانی و بردباری بی دریغ اوست.

تقدیم به:

پدر رنجور و مادر فداکارم

که دل به توفیق فرزندشان خوش دارند.

چکیده:

رساله‌ی حاضر از مقدمه‌ای نسبتاً مبسوط در خصوص تاریخچه و سابقه‌ی علوم بلاغی و نام‌آورانی که هرکدام به نوعی این علوم را مدنظر قرار داده‌اند، ویژگی‌های بیانی و بدیعی سخن خاقانی، درآمدی بر «استعاره»، ۵ فصل و ۶ بخش اصلی و مبحث نتیجه‌گیری تشکیل شده است.

در هر یک از بخش‌های اصلی کار، سعی بر آن بوده است که ابتدا توضیحی بیانگر پیرامون موضوع آن بخش ارائه شود و در ادامه مباحثی مبسوط در مقوله‌های مختلف مربوط به آن موضوع مطرح شود و در نهایت با ذکر نمونه‌هایی از سروده‌های سخن‌سرای شروان و ارائه‌ی جدولی از میزان کارکرد مقوله‌های مختلف، نتیجه‌ی نهایی کار حاصل شود.

پژوهش حاضر پیرامون پنجاه و سه قصیده‌ی بلند دیوان خاقانی صورت گرفته است و نتایج نهایی آن می‌تواند راه‌گشایی مناسب جهت ادامه‌ی کار در این خصوص باشد.

مقدمه:

از میان شاخه‌های گوناگون علوم ادبی، علم بلاغت از کهن‌ترین علمی است که در ادب فارسی آن‌چنان که شاید و باید مورد شناسایی و کاوش قرار نگرفته است. و کتابی که به روشنی و رسایی، نشانگر ارزش‌های زیباشناختی این علم در سخن پارسی باشد، به نگارش درنیامده است.

از آنجا که یکی از مهم‌ترین رسالت‌های ادبیات زیبا و موثر گفتن و جذاب سرودن و نیکو نوشتن است از این رو متکلم فصیح و بلیغ ناگزیر از آموختن دقایق و ظرایف ادبی است.

بحث در مورد زیبایی‌های کلام ادبی، از قدیم در میان ملل مختلف رواج داشته و همین مباحث در یونان باستان، منجر به تالیف آثاری همچون «فن شعر» و «فن خطابه» به وسیله‌ی ارسطو شده است. در میان ملل دیگر نیز این امر از سابقه‌ای نسبتاً طولانی برخوردار است. جاحظ در «البیان والتیین» از کتابی به نام «کاروند» که در میان ایرانیان رایج بوده است، یاد می‌کند و می‌گوید: «هر کس بخواهد با رموز بلاغت آشنا شود و در علوم بلاغی پیشرفت کند، باید کتاب کاروند فارسیان را بخواند». (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ص ۷)

تحقیقات نشان می‌دهد که اعراب قبل از اسلام به ادب و شعر علاقه‌ی بسیار داشتند. زیرا ویژگی‌های جغرافیایی و زیست‌محیطی و نوع زندگی آنان در بیابان‌های سوزان عربستان و کوچ پیوسته‌ی اعراب، عرب بادیه‌نشین را بر آن می‌داشت که در جستجوی هنری باشد که با نحوه‌ی معیشت او سازگاری یابد. از این رو عرب شعر را که می‌توانست با حداقل امکانات، همراه و همدم او باشد برگزید و با به کار بستن تمامی استعدادهایش، در جهت پروردن این هنر تلاشی پیگیر را آغاز نمود. چرا که «عرب با زمزمه‌های شعر، خویشتن را در سکوت و سکون عناصر بیابان از تنهایی رها می‌ساخت». (فرزاد، ۱۳۸۴: ص ۱۸۶) شعر برای عرب همان قدر اهمیت پیدا می‌کند که قلم آهنین و سنگ برای «میکل آنژ»، نغمه‌های درهم و برهم برای «بتهوون»، پیکرتراشی از دیدگاه تردستان یونان و روم قدیم و تصویرگری از نگاه اروپائیان امروز.

الفت با بادیه و زندگی در آن، عرب را به گونه‌ای بار آورده بود که سادگی معیشت، صفای درون و پاکدلی ویژگی بارز وی بود و این قضیه بالطبع نمی‌توانست بر تنها هنر او - شعر - تاثیرگذار نباشد. پس شعر عرب در این دوره از صدق عاطفه و احساس سرشار است. عرب دوره جاهلی توجه چندانی به استفاده از آرایه‌های ادبی و صنایع بدیعی ندارد. از این رو «بدیع به مقدار اندک و خالی از تکلف و تصنع در اشعار شاعران جاهلی [کاربرد دارد].» (جرجانی: به نقل از شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ص ۱۷۶)

با این حال جماعتی از اعراب جاهلیت به حد اعلایی از بلاغت و سخنوری دست می‌یابند. تا آن جا که جاحظ در البیان والتین خاطر نشان می‌کند که «عرب جاهلی چگونه اشعار و خطابه‌های خویش را به پارچه‌های نگارین برد و پرنیان و امثال آن تشبیه کرده [است].» (جاحظ، ج ۱، ص ۲۲۲ به نقل از شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ص ۱۴). یا برخی دیگر برای آفریدن قصیده‌ای غرا و ارزشمند، حدود یک سال از عمر بیش بهای خود را برای سبک و سنگین کردن محتوا و مضامین قصیده‌ی خود صرف می‌کنند تا حولیاتش (=یکسالگانش) مورد پسند واقع شود.

با بررسی قصاید و اشعار باقی مانده از دوره‌ی جاهلی در می‌یابیم که بعضی از این سرودها تا حدی آکنده از تشبیهات و استعاراتی است که شاعر آن را «به چشم دیده و به حس [دریافته است]. یا در طبایع و جان آنها چونان اخلاق پسندیده و نکوهیده وجود [داشته است].» (ابن طباطبای، عیارالشعر: به نقل از شوقی ضیف، همان: ص ۱۶۴). این توجه به آرایه‌های ادبی پس از ظهور اسلام، با بلاغتی که در سخنان نبی اکرم (ص) و گفته‌های خداوند در قرآن کریم وجود داشت روبه رشد بی‌سابقه‌ای نهاد. «زیرا چنان که می‌دانیم تمام فنون ادب عرب از لغت و صرف و نحو و تفسیر قرآن و معانی و بیان و بدیع و نقدالشعر، همه و همه مولود ظهور اسلام و قرآن مجید است و به همین سبب آنرا جزو علوم قرآنی شمرده‌اند...»^۱ (همایی، ۱۳۷۰:

^۱ - شایان ذکر است که «چنان‌که می‌دانیم منشاء علوم ادبی عرب علم «روایه» است که با ذکر امثال و انساب و روایات و اشعار و لغات عرب همراه بود...» (صفا، ۱۳۷۸: ص ۵)

ص ۱۱) شاهد بر این مدعا دعوت حق تعالی از مردمان برای آوردن نمونه و ماندنی بر سور و آیات قرآن کریم است در آن جا که می‌فرماید «ان کتتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا سوره من مثله» (سوره بقره / آیه ۲۳).

روند رو به رشد استفاده از آرایه‌های ادبی پس از شهرنشینی اعراب که باعث پیشرفت آن‌ها در جنبه‌های گوناگون شده بود، ادامه پیدا کرد و البته ایجاد جو رقابت از سوی فرمانروایان و خلفا نیز در بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی سهم به‌سزایی داشته است.

درصد ساله‌ی نخست عصر عباسی، استفاده از آرایه‌های بلاغی رو به رشد فزاینده‌ای می‌گذارد. چنان‌که «علی بن عبدالعزیز جرجانی» در کتاب «الوساطه بین المتنبی و خصومه» می‌نویسد: «بدیع به مقدار اندک و خالی از تکلف و تصنع در اشعار شاعران جاهلی و شاعران دوره‌ی اسلامی به کار می‌رفته است، اما چون نوبت به نوخاستگان دوره‌ی بنی‌عباس رسید، دچار زیاده‌روی‌های فراوان شدند.» (جرجانی به نقل از شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ص ۱۶۴). «از طرفی دیگر تحقیق در دلایل اعجاز قرآن کریم و وجوه امتیازات ادبی آن نیز در آغاز دوره‌ی بنی‌عباس مورد توجه مسلمین قرار گرفت، از این رو دقت در موارد قوت و ضعف سخنوران عرب نیز آغاز شد و بدین ترتیب در قرون دوم و سوم هجری در کتب ادبی عرب بحث‌هایی در این خصوص به نگارش درآمد که اگرچه کامل نبود لیکن مقدمه‌ی برای ایجاد سه علم جدید معانی و بیان و بدیع در ادب عرب گردید.» (صفا، ۱۳۷۷، صص ۵ و ۶).

حتی می‌توان ادعا کرد که فن بدیع «در عهد امویان [۴۱-۱۳۲] یا در صد سال اول بعد از عهد خلفای راشدین یعنی سنوات میانی (۴۰-۱۴۰) هجری به وجود آمد و در دولت عباسی نضج و کمال یافت». (همایی، ۱۳۷۰: ص ۱۲) توجه به کاربرد فراوان فنون بلاغی در سرودها و نوشته‌ها ناشی از «تحول نظم و نثر هم‌پای تطور حیات عقلی و مدنی و پیدایش دو گروه از اهل تعلیم بود که یکی به لغت و شعر توجه داشت و دیگری به خطابه و مناظره و استواری ادله و ظرافت و زیبایی بیان.» (شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ص ۲۷).

اما ایرانیان نیز در تحول نظم و نثر این دوره بی‌تاثیر نبوده‌اند. ایرانیان بعد از نزول آیه‌ی شعریه، سیادت عرب بر عجم را به باد انتقاد گرفتند و برای نفوذ در ارکان حکومتی و دستگاه

حاکم، تلاشی پیگیر را آغاز نمودند. در این بین نه تنها فارسی زبانان بلکه سایر ملل نیز وارد حوزه‌ی اسلامی شدند. بر اثر تبادل افکار میان گروه‌های مختلف این دوره و نشست و برخاست این گروه‌ها با یکدیگر، مراودات لفظی در میان زبان‌ها پیش می‌آید که در لهجه‌ها و طرز مکالمات اعراب دگرگونی‌های بسیاری ایجاد می‌کند، تا آن جا که اعراب «دقایق زبان عربی اصلی قدیم خود را که از آن به «عرب عرباء» تعبیر می‌شد تدریجاً فراموش می‌کنند.» (همایی، ۱۳۷۰: ص ۱۱)

«و بالجمله همین علل و اسباب موجب به وجود آمدن و تدوین فنون ادبیه گردید که از آن به علوم لسانیه و عربیه نیز تعبیر می‌کنند.» (همایی، همان، ص ۱۱). ایرانیان نیز با تاثیرپذیری از زبان عربی رایج در دستگاه حکومتی مجبور به آموختن آن بودند، چرا که مراسلات و نامه‌نگاری‌های این دوران به زبان عربی صورت می‌گرفت. بنابراین آنان این زبان را برای بیان اندیشه‌های خود برگزیدند و در این زمینه آن‌چنان مهارتی پیدا کردند که کتاب‌های بی‌نظیری به این زبان در رشته‌های مختلف از خود به یادگار گذاشتند.

ایرانیان با ورود در دستگاه حکومتی روزگار خود، هیچ‌گاه به زبان عربی با چشم بیگانه نگاه نکردند، بلکه نحوه‌ی برخورد و تلاش آن‌ها در فراگیری آن زبان به گونه‌ای بود که گویی آشنایی دیرینه‌ای با این زبان دارند و برای پیشرفت و رسیدن به مقاصد خود و احیای هویت از دست رفته‌ی خویش، حس ناسیونالیستی نسبت به زبان فارسی را تعدیل نموده و به آن زبان با دیده‌ی خرد و مهر نگریستند، «تا آنجایی که گویی خود را مالک متصرف و آن زبان را ملک مطلق یا خود را سازنده و آنرا ساخته‌ی قلم و فکر و ذوق خود می‌شناسند و به خود حق می‌دهند که در این زبان به دلخواه خود تصرف کرده، الفاظ و معانی را از حالت اصلی عربی تغییر دهند و حتی لغات تازه‌ای از خود بسازند و آن را برای بیان مقاصد خود در مکالمات و تصنیفات و تالیف به کار گیرند، همان‌گونه که هر ملتی با زبان مادری خود برخورد می‌کند.» (همان، ص ۱۹). ایرانیان با نیروی خلاقه‌ی خویش و با تدبیر و تدبیر، آن‌چنان در روح این زبان نفوذ کردند و قطره قطره روح فارسی را در کالبد عربی وارد ساختند که این زبان رنگ و بوی

فارسی به خود گرفت، به جز این، آن‌ها با ترجمه‌ی کتاب‌ها، توسط دبیران دیوانی خود، از زبان‌های مختلف به زبان عربی، تحولی دیگر را در ساختار ذهنی اعراب ایجاد کردند.

در ادامه‌ی این روند در برهه‌ای از تاریخ شعر عرب، نوگرایانی پیدا می‌شوند که مضامین اشعار و سروده‌های خود را با مضامین شاعران گذشته در کفه‌ی ترازوی مقایسه قرار می‌دهند و بر آن می‌شوند که شعر خود را برتر نشان دهند و همین امر موجب گسترش فنون بلاغی می‌گردد. آنان سعی می‌کردند که حتی در به کار بردن این فنون بر گذشتگان خود برتری یابند.

«تا این که در این روزگار شاعرانی چون مسلم بن ولید و ... تشبیهات، استعاره‌ها، جناس‌ها و تضادهای شاعران کهن را گسترش دادند، تا آن‌جا که مسلم بن ولید، این محسنات را جزء لاینفک جوهره‌ی شعر خویش قرار داد و برای نخستین بار آن را «بدیع» نامید؛ سپس ابوتمام کار او را پی گرفت و نه تنها بدیع را به اوج رساند، بلکه تغنن در آن را به حد افراط کشاند.» (شوقی ضیف، ۱۳۸۳: صص ۳۷ و ۳۸).

در این دوره علاوه بر فعالیت‌های عمده‌ی شاعران و نویسندگان در امر بلاغت، باید به تلاش دو گروه دیگر در این زمینه توجه کرد. «آن دو گروه عبارتند از: الف) متکلمان ب) لغویان و نحویان» (ضیف، همان: ص ۳۸). متکلمان گروهی بودند که در عهد خود سعی در آموختن فن خطابه و مناظره به جوانان داشتند و چون مسائل بیان و بلاغت با مناظره و خطابه در ارتباط بود، مورد توجه آنها قرار می‌گرفت. لغویان و نحویان نیز از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم نسبت به بیان و بلاغت توجه خاصی را مبذول داشتند. آنان کارشان روایت‌گری اشعار گذشتگان (کهن) بود و در این میان به آموزش قواعد زبان نیز می‌پرداختند و در ضمن بحث‌های آتشین و گیرای خود، مباحثی از ویژگی‌های بیان را مطرح کرده و آنرا به دیگران می‌آموختند. «برخی از شخصیت‌های مطرح این گروه عبارتند از: فراء (متوفی ۲۰۷ هـ. ق.)، ابوعبیده معمر بن مثنی (متوفی ۲۰۸ هـ. ق.)، ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ هـ. ق.)، میرد (متوفی ۲۸۵ هـ. ق.)، ثعلب (متوفی ۲۹۱ هـ. ق.) می‌باشد.» (ضیف، همان: ص ۳۹).

گفتنی است که «علم بیان، در مفهوم، شامل سه دانش معانی، بیان و بدیع است. پیشوایان علم بیان، این مفاهیم را از یکدیگر مجزا کرده‌اند. به عنوان نمونه، فراء (وفات ۲۰۷ هـ. ق.) در

کتاب «معانی القرآن» مسائلی چون تقدیم و تاخیر، ایجاز و اطناب، تشبیه و استعاره و کنایه را مورد بحث قرار داده است. (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ص ۷) همچنین «ابوعبیده» (وفات ۲۲۴ هـ. ق.) را واضع علم بیان می‌دانند که مسائل این علم را در کتابی به نام «مجازالقرآن» تدوین کرد. وی اصطلاح مجاز را در معنی وسیع آن که شامل تشبیه، استعاره، کنایه، تقدیم و تاخیر، حذف، اضمار، تکرار و ... بود، به کار برد. (هاشمی، ۱۳۸۲: ص ۸).

گروه دیگری که در گسترش صور خیال و بلاغت تلاش‌های فراوانی را از خود نشان داده‌اند، معتزله هستند. گویا این گروه چشم طمع به نظریات بلاغی ایرانیان داشته‌اند و از راه‌های گوناگون با نظریات بلاغی یونانیان نیز آشنایی پیدا کرده بوده‌اند. آنان با به دست آوردن آراء و نظریات گوناگون از ملل مختلف، در پی سنجش آن با آرای اعراب بودند تا بتوانند قواعد کلی را از سرشت بلاغت عربی گردآوری کنند.

در اوایل قرن سوم هجری جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ. ق.) از میان گروه متکلمان سر بر آورد و تمام تلاش خود را به مباحث بلاغی اختصاص می‌دهد که حاصل تلاش‌های فراوان او دو کتاب «البيان والتبيين» و «الحيوان» است. جاحظ کتاب «البيان والتبيين» را در چهار جلد تحریر می‌کند که «علاوه بر آوردن آرای پیشینیان درباره‌ی بلاغت و بیان و مفهوم بلاغت از صفات الفاظ و معانی و مطابقت کلام با فهم شنونده نیز سخن می‌گوید. وی مباحث بلاغت را، بی‌آنکه تعریف روشنی از آن‌ها به دست بدهد و یا آن‌ها را طبقه‌بندی کند، در آثار خود آورده است و می‌توان گفت که تدوین علوم بلاغت را وی آغاز کرده است (احمدنژاد، ۱۳۷۲: صص ۷ و ۸) جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» بعد از مباحث چندی به بحث استعاره می‌پردازد و بیت‌های مختلفی را شاهد مثال می‌آورد. اما در کتاب «الحيوان» با دیدی وسیع‌تر به بحث پیرامون صورخیال می‌پردازد. او در کالبد شکافی آیات قرآنی و شرح آن آیات، مباحثی از استعاره و تشبیه را مورد بحث قرار می‌دهد. «او بارها از تشبیه - به معنای اصطلاحی آن - و از استعاره - که آن را از باب مجاز می‌شمارد - یاد می‌کند. همچنی جاحظ استعاره‌ی تمثیلیه را نیز که نوع دیگر استعاره است، از مصادیق مجاز می‌شمارد.» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۷۳).

«ابن قتیبه» (متوفی ۲۷۶ هـ. ق.) نیز کتاب «تاویل مشکل القرآن» را پدید می‌آورد و با توجه به آیات قرآنی به مباحثی چون مجاز و استعاره می‌پردازد. «اهمیت کار او، دقت در فصل‌بندی مباحث است.» (ضیف، همان: ص ۷۹).

از دیگر معاصران «ابن قتیبه» که به مباحث بیانی چون استعاره و تشبیه پرداخته‌اند، می‌توان به «مبرد» (وفات ۲۸۵ هـ. ق.) مولف کتاب «الکامل» و «ثعلب» (وفات ۲۹۱ هـ. ق.) نویسنده‌ی کتاب «قواعدالشعر» اشاره کرد.

تا پایان قرن سوم، با وجود تلاش‌های بسیار لغویان، آثار برجسته‌ای از آن‌ها به نگارش در نمی‌آید، به جز این به دلیل عدم بهره‌گیری از آرای دیگر ملل این آثار چون آب را کدی جلوه‌گر می‌شود و به آهستگی به تیرگی می‌گراید. اما در نقطه مقابل این گروه، متکلمان با احتیاط کامل و پرهیز از افراط و تفریط در جهت به ثمر نشان دادن اهداف خود تلاش می‌کنند.

در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری، گروهی به نام «اهل فلسفه» قد علم می‌کنند که برای ترویج علوم بلاغت تلاش‌های فراوانی را به نمایش می‌گذارند. اینان پیدایی و ظهور خود را تا حدودی مدیون آثاری هستند که از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه می‌شد. مثلاً در دوره‌ی «هارون الرشید» با توصیه‌ی یحیی برمکی و تاسیس «بیت‌الحکمه» یا «خزانه‌الحکمه» گام‌های موثر دیگری درباره‌ی ترویج علوم بلاغی برداشته می‌شود.

«بیت‌الحکمه» یا «خزانه‌الحکمه» محلی برای برپایی محافل علمی و گردهم آمدن اهل علم و فلسفه و مترجمان کتب علمی و فلسفی از زبان‌های گوناگون بود. به هنگام حکومت مامون، در بیت‌الحکمه ترجمه‌ی علوم گوناگون چون منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست از زبان‌های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی اهمیت فراوانی پیدا می‌کند و فعالین این نهاد به شدت از سوی حاکمان و وزراء مورد حمایت واقع می‌شوند به گونه‌ای که نقل می‌کنند هر کتابی که حنین بن اسحاق از یونانی به عربی ترجمه می‌کرد، مامون هم‌وزن آن به حنین زر ناب می‌بخشید. (طالب‌زاده، ۱۳۷۵: ص ۱۸)

در مدت اندکی پس از این وقایع مکان‌های دیگری نیز برای ترجمه‌ی آثار یونانی به عربی ایجاد می‌شود.

با انقلاب ترجمه‌ی آثار فلسفی یونان، انتظاری جز این نمی‌رفت که دو شاخه‌ی عمده‌ی سنت‌گرایان و نوگرایان پدید آید. گروه اول (سنت‌گرایان) بالطبع با هرگونه تفکر یونانی به مخالفت برمی‌خیزد و سعی در منکوب کردن این‌گونه افکار دارد. اما، گروه دوم (نوگرایان)، افکار یونانی را در زمینه‌های مختلف اعم از فلسفه و . . . و بالاخص، علوم بلاغی می‌پذیرد. تنش ایجاد شده میان این دو گروه باعث پویایی و رشد علوم بلاغی می‌گردد. چرا که گروه دوم برای برتری جویی بر گروه اول به ترجمه‌هایی که از آراء ارسطو درباره‌ی خطابه و شعر صورت گرفته، توجه می‌کنند و موی از موی می‌شکافند. در این بین، ابن‌معتز (متوفی ۲۹۶ هـ. ق.) از لغویان آن دوران، کتاب «البدیع» را می‌نگارد. او در کتابش می‌نویسد: «غرض ما در این کتاب این است که مردم را بیاباگاهانیم که نوخاستگان، در هیچ یک از ابواب بدیع بر مستقدیان پیشی نگرفته‌اند.» (کتاب‌البدیع، چاپ کرچکوفسکی: ص ۵۸ به نقل از ضیف، ۱۳۸۳: ص ۸۸).

باید یادآور شویم که از روزگاران گذشته قبل از ابن‌معتز تا روزگار وی، هیچ یک از فنون معانی و بیان و بدیع عناوین مستقلی نداشتند «بلکه در ضمن مراصیع دیگر به قواعد این علوم نیز اشاره‌هایی شده بود و مهمترین موضوعی که مباحث این فنون در آن درج شده بود، موضوع فصاحت، بلاغت، معانی‌القرآن، نقدالشعر، اسرارالنحو، علل‌النحو، اعجازالقرآن، قواعدالشعر و امثال آن‌هاست.» (همایی، ۱۳۷۰: ص ۱۴).

پس، برای اولین بار، ابن‌معتز است که نام فنی مستقلی را برای مباحث بدیعی فراهم می‌آورد و «در کتابش فنون بدیع را به پنج دسته تقسیم می‌کند: استعاره، تجنیس، مطابقه یا طباق، ردالاعجاز علی ما تقدمها و مذهب کلامی.» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۹۰) ابن‌معتز بعد از مقدمه‌چینی، استعاره را به عنوان اولین آرایه، موردبحث خویش قرار می‌دهد.

«هم‌زمان با ابن‌معتز و یا اندکی بعد از او، قدامه‌بن‌جعفر (وفات ۳۳۷ هـ. ق.) رساله‌ای به نام «نقدالشعر» را تالیف کرد و کوشید تا حدی بلاغت عربی را با موازین بلاغت یونانی، تلفیق کند.» (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ص ۸). «[او] تلاش می‌کند برخی از اصطلاحات پیشنهادی او [

ابن معترز] را تغییر دهد و اصطلاحات دیگری به کار برد و برای گونه‌هایی از محاسن بدیع، که ابن معترز به آن‌ها پرداخته، اصطلاحاتی وضع کند.» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۱۰۹)

عیب قدامه در تالیف این رساله و مباحث آن، این است که به واسطه‌ی مخالفتش با ابن معترز، استعاره را که ابن معترز یکی از اساس‌های پنج‌گانه‌ی فنون بدیع به حساب آورده بود، کنار می‌گذارد و برای کم ارزش جلوه دادن عقیده‌ی ابن معترز، آرایه‌های هیجده‌گانه او را به سیزده مورد کاهش دهد.

«قدامه، در کتاب دیگر خود «نقدالنثر»، پس از بحث‌های مختلف، به بحث استعاره می‌پردازد. وی در تحریر مطالب خود سعی می‌کند از نظریات ارسطو در کتاب «فن شعر» و «فن خطابه» و دیگر کتاب‌های او استفاده کند. چنان که در جای‌جای کتابش تاثیر ارسطو مشهود است و همین امر موجب بی‌توجهی بلاغیون به کتاب وی شده است.» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۱۳۴)

در این روزگاران علی‌رغم به انزوا کشیده شدن فلاسفه و لغویان، متکلمان با ولع بیشتری به تحقیقات خود ادامه می‌دهند، چون اکثر مباحث آن‌ها در زمینه‌ی اعجاز قرآنی بوده در ضمن این مباحث به فنون بیانی و بلاغی نیز می‌پردازند؛ تا رموز آن را بهتر کشف کنند. همین توجه به اعجاز قرآن باعث می‌شود تا کتاب‌های مختلفی در این زمینه نگاشته شود. تا آن‌جا که حتی برخی عظمت و اعجاز قرآن را در بلاغت آن بدانند. برخی از مولفان این آثار عبارتند از: علی‌بن عیسی رمانی (متوفی ۳۸۶ هـ. ق.) مؤلف رساله‌ی «النکت فی اعجاز القرآن»، ابوبکر محمدبن باقلانی (متوفی ۴۰۳ هـ. ق.) نویسنده‌ی «اعجاز القرآن»، قاضی ابوالحسن عبدالجبار اسدآبادی^۱، محمدبن احمدبن طباطبای علوی اصفهانی (متوفی ۳۲۲ هـ. ق.) نویسنده‌ی «عیارالشعر»، ابوالقاسم حسن بن بشر آمدی (متوفی ۳۷۱ هـ. ق.) نویسنده‌ی کتاب «الموازنه بین

^۱ - لازم به یادآوری است که عبدالجبار با پیش کشیدن مبحث «حرکات اعرابی واژه در جمله» تا حدودی جاده‌ی بلاغت را هموارتر از گذشته نمود، تا فردی به نام عبدالقاهر جرجانی پدید آید و با استفاده از این مطالب، کتاب «دلایل الاعجاز» خویش را پدید آورد.

ابی تمام والبحتری»، علی بن عبدالعزیز جرجانی (متوفی ۳۹۲ هـ. ق.) نویسنده‌ی کتاب «الوساطه بین المتنبی و خصومه» می‌باشد. (ضیف، ۱۳۸۳، صص ۱۳۶-۱۵۵)

علاوه بر مولفان بزرگ متکلم در قرن چهارم هجری، تلاش‌های درخور توجه اهل ادب برای گسترش و رشد علم بلاغت را نباید از نظر دور داشت، برخی از این بزرگان عبارتند از: ابوهلال حسن بن عبدالله عسگری (متوفی ۳۹۵ هـ. ق.) نویسنده‌ی کتاب «الصناعتین»، حسن بن رشیق قیروانی (متوفی ۴۶۳ هـ. ق.) مولف کتاب «العمده فی صناعه الشعر و نقد آن» است. باید یادآور شد که فنون بحث شده در «الصناعتین» سی و پنج فن است که بنابر گفته‌ی نویسنده، وی شش فن را به فنون گذشتگان می‌افزاید. وی در بحث استعاره نیز نظر گذشتگان را می‌پذیرد.

همان‌گونه که ذکر شد برخورد دو مکتب سنت‌گرایان و نوگرایان، «موجب شکوفایی بحث‌ها مربوط به بلاغت شد و آثار متعددی در این زمینه به نگارش درآمد. بهترین تحقیق در این زمینه، تحقیقات عبدالقاهر جرجانی (وفات ۴۷۱ یا ۴۷۴ هـ. ق.) است. (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ص ۹) (هاشمی، ۱۳۸۲، ص ۸).

«عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی» (متوفی ۴۷۱ یا ۴۷۴ هـ. ق.) مولف دو کتاب «دلایل اعجاز» و «اسرارالبلاغه» است، وی نخستین کسی بود که به ایجاد محدوده و مرز میان علوم معانی، بیان و بدیع قائل شد. وی هر چند کتاب «دلایل اعجاز» را در زمینه‌ی علم معانی نگاشته است اما در ضمن آن، مباحث «علم بیان» همچون مجاز و استعاره و کنایه را نیز مطرح کرده است.

وی با نوشتن کتاب «اسرارالبلاغه» خشت محکم علم «بیان» را در بنیاد ساختمان ادبیات می‌گذارد. و در واقع مباحث این دو علم (معانی و بیان) را تفکیک می‌کند.

«جارالله زمخشری نیز (وفات ۵۳۸ هـ. ق.) با تالیف آثار متعدد، به خصوص تفسیر مشهور «کشاف» و «اساس البلاغه» به غنی‌تر و کامل‌تر شدن این علوم کمک می‌کند. بعد از این دوره، ابتکار در تدوین علوم بلاغی کاهش یافت تا اینکه «سکاک» (وفات ۶۲۶ هـ. ق.) کتاب «مفتاح‌العلوم» را تالیف کرد.» (احمدنژاد، ۱۳۷۲: ص ۹)

بعدها «ضیاءالدین ابوالفتح ابن اثیر» کتاب «المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر» را در این زمینه تالیف کرد و پس از وی آثار مکتوب در این زمینه از حد تلخیص و شرح، فراتر نرفت. «خطیب قزوینی» (وفات ۲۳۹ هـ. ق) قسمت معانی و بدیع «مفتاح العلوم سکاکی» را تلخیص کرد و علمای پس از او بر تلخیص «مفتاح» شرح‌هایی نوشتند که مشهورترین و مهم‌ترین آن‌ها، «مطول» از «سعدالدین تفتازانی» (وفات ۷۹۱ هـ. ق) است. (احمدنژاد، همان، ص ۱۰) که شاید بیش از هر کتاب دیگر، شرح و حاشیه بر آن نگاشته شده است. «اما در زبان فارسی تحقیق در اصول بلاغت و بحث در کلام از حیث قوانین فصاحت و بلاغت، بیشتر از اوایل قرن پنجم به بعد معمول شد و قدیم‌ترین تحقیقات در این باب از «بهرامی سرخسی» شاعر آغاز قرن پنجم معاصر سلطان محمود غزنوی، و «احمدبن محمد منشوری سمرقندی» از معاصران همان سلطان، و «خورشیدی» صاحب «کنز الغرائب» در شرح تالیف منشوری سمرقندی، و «ابومنصور بزرجمهر قاننی» معاصر سلطان محمود (۳۸۷-۴۲۱) و سلطان مسعود (۴۱۲-۴۳۲)، و «ابومحمد عبدا... بن محمد رشیدی سمرقندی» از شعرای مشهور قرن پنجم و ششم صاحب «زینت‌نامه» در علم شعر است. (صفا، ۱۳۷۷، صص ۶ و ۷).

«نخستین کتاب موجود در علم بدیع [در زبان فارسی]، که ضمناً حاوی مباحثی از معانی و بیان است کتاب «ترجمان البلاغه» تالیف «محمدبن عمرالرادویانی (قرن پنجم هجری) است.» (صفا، همان، ص ۷). «این کتاب احتمالاً در قرن پنجم هجری تالیف شده، چرا که در آن تنها نام شاعران قرن چهارم و اوایل قرن پنجم آمده و نسخه‌ی منحصر به فرد آن در ۵۰۷ هجری استنساخ شده است.» (احمدنژاد، ۱۳۷۲، ص ۱۰).

«در قرن ششم، رشیدالدین و طواط (وفات ۵۷۳ هـ. ق) کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» را تالیف کرد. هدف اصلی «وطواط» جرح و تعدیل و تکمیل کاستی‌های «ترجمان البلاغه» بوده است اما خود سخت تحت تاثیر این اثر قرار گرفته و کمتر توانسته است نکته‌ی تازه‌ای به آن بیفزاید.» (احمدنژاد، همان، صص ۱۰ و ۱۱) «مهم‌ترین کتابی که به زبان فارسی در این زمینه تالیف شده «المعجم فی معاییر اشعار العجم» از شمس قیس رازی است که در حدود ۶۳۰ هجری تالیف شده است. (احمدنژاد، همان، ص ۱۱) «درسال‌های ۱۲۸۳ تا

۱۲۸۸) «شمس‌العلماء» (وفات ۱۳۰۵ ه. ش.) کتاب مهم «ابدع‌البدایع» را تالیف کرد. این کتاب از جمله‌ی جامع‌ترین و کامل‌ترین و بزرگ‌ترین کتب بدیع در زبان فارسی است. «اخوان ثالث» از این کتاب به عنوان «مفصل‌ترین و آخرین تالیف معتبر فارسی در بدیع» یاد می‌کند. وی در این کتاب، ۲۲۰ عنوان بدیعی را برشمرده که پیش از مولف، این تعداد به ۱۵۰ هم نمی‌رسیده است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۱، صص ۲۸ تا ۳۰) به دنبال این‌ها، کتاب‌های متعدد دیگری در این زمینه تالیف شده که جدیدترین و امروزی‌ترین آن عبارتند از: «دررالادب» تالیف شادروان، حسام‌العلماء، آق‌اولی، «آیین سخن» از دکتر ذبیح‌الله صفا، «بیان در شعر فارسی» نوشته دکتر بهروز ثروتیان، «زیباشناسی سخن پارسی» اثر دکتر میرجلال‌الدین کزازی، «معانی بیان» از دکتر جلیل تجلیل، اثر گران‌سنگ دیگری با همین نام، از دکتر سیروس شمیسا، «فنون و بلاغت و صناعات ادبی» اثر علامه جلال‌الدین همایی، «موسیقی شعر» از دکتر شفیع کدکنی، «معانی و بیان» از دکتر محمدعلی صادقیان و مهمتر از همه، کتاب ارزشمند «معالم‌البلاغه» اثر استاد مرحوم، محمدخلیل رجایی شیرازی و ... که هر یک از این بزرگان کوشیده‌اند تا با غور و باریک‌اندیشی در مقوله‌های بلاغی، رمز و رازها و مکنونات این علوم را بهتر بشناسند و به دیگران نیز بشناسانند.

«بیان» که یکی از شاخه‌های «علوم بلاغی» است، در لغت به معنی «کشف، توضیح و ظهور» است. «و در اصطلاح ادبا عبارت است از مجموع قواعد و قوانینی که به وسیله‌ی آنها آوردن یک معنی به راه‌های مختلف شناخته شود. راه‌های مختلفی که شاعر یا نویسنده برای بیان مقصود انتخاب می‌کند، برخی روشن و واضح و بعضی مکتوم و پوشیده است. بنابراین ممکن است گاه کلام یا کلمه‌ای را که به وسیله‌ی آن ادای مقصود می‌کند در معنی حقیقی خود بیاورد و گاه ممکن است معنی مقصود را از طریق تشبیه یا مجاز، استعاره و یا کنایه ادا کند.» (صفا، ۱۳۷۷: ص ۳۷) اکثر کتب بلاغی موضوع «بیان» را مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه ذکر کرده‌اند. که دو مورد از آن‌ها یعنی مجاز و کنایه ذاتی است و از میان دو مورد دیگر «تشبیه» به عنوان وسیله معرفی شده و «استعاره» به صورت پاره و قسمتی از یک اصل عنوان شده است. اما امروزه تصویرهای دیگری هم در علم بیان مطرح است و از آن‌جا که زبان ادبی، زبانی